

حکمت و اخلاق در غزلیات حافظ

اثر: دکتر غلامرضا رحمدل

استادیار گروه ادبیات و زبان فارسی دانشگاه گیلان

(از ص ۲۲۳ تا ۲۴۴)

چکیده:

مقاله حاضر نگرشی است به یکی از ابعاد منظومه بلورین دیوان حافظ. غزلیات حافظ را از زوایا و چشم‌اندازهای مختلف می‌توان نگریست. از رهگذر این چشم‌اندازهای مختلف است که زوایای ناشناخته اندیشه حافظ، کشف و بازشناسی می‌شوند. در مقاله حاضر، پس از ذکر مقدمه و مروری بر مکاتب اخلاقی کلاسیک، جلوه‌های متنوع حکمت و اخلاق در غزلیات حافظ مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، حکمت، رضا.

مقدمه :

حکمت و اخلاق در غزلیات حافظ، جایگاهی در خور و چشمگیر دارد. درونمایه (Theme) اصلی غزلیات حافظ را عرفان تشکیل می‌دهد و از این حیث، حافظ، مستقیماً به حوزه اخلاق ورود نکرده و به توصیه‌های مستقیم و یکنواخت اخلاقی نپرداخته است، اما در ضمن تصویرگری و نقش‌پردازی مفاهیم عمیق و اصیل عرفانی، جلوه‌هایی از اخلاق اجتماعی و بایدها و نبایدهای اخلاقی را با سبک و شیوه مخصوص خود به تصویر کشیده است. همانگونه که دریا، جلوه‌ها و صورتهای مختلف و متنوع آب را هم‌رنگ و هماهنگ خود می‌سازد، عرفان حافظ نیز، مفاهیم و چشم‌اندازهای فرعی غزلیات وی از جمله اخلاق را با خود هم‌رنگ و هماهنگ و هم‌جهت ساخته است. بنابراین، بایدها و نبایدهای اخلاقی حوزه سخن حافظ از نوع امریه‌های اخلاقی معمول متون اخلاقی نیست و مشرب عرفانی خواجه شیراز، اخلاق را نیز زیبا و جذاب و دلپذیر می‌کند. عرفان حافظ، آینه تمام‌نمای آموزه‌ها، آرمانها و انگاره‌های متعالی انسان است که حیوان ناطق را از خاک به افلاک می‌کشاند؛ در این راستا، اخلاق نیز در خدمت عرفان در آمده است تا به فراخور ظرفیت خود، مناسبات و روابط انسانی را تهذیب کرده و بستر مناسبی را برای سفر افلاکی انسان خاکی فراهم سازد.

اصولاً اخلاق کلاسیک، غور و استقصاء خود را بر حول دو پرسش محوری متمرکز می‌سازد و پاسخ به این دو پرسش، مفاد و مواد دستگاه فلسفه اخلاق را تشکیل می‌دهد. این دو پرسش عبارتند از:

۱- زندگی مقرون به سعادت کدام است؟

۲- برای رسیدن به این زندگی چه باید کرد؟^۱ (کلیات فلسفه، ترجمه سید جلال‌الدین

مجتبوی، ص ۶۴)

پرسش اول، رویکرد توصیفی داشته و به چیستی موضوع تحقیق دلالت دارد، اما پرسش دوم ماهیت راهبردی داشته و راهکارهای عملی برای حصول حقیقت

مفروض را به تصویر می‌کشد.

شکل‌گیری و طراحی مکاتب اخلاقی کلاسیک به متغیرهای (عوامل) متعددی بستگی دارد که مهمترین و برجسته‌ترین این عوامل، دچار شدن جامعه به بحران هویت است. فی‌المثل، مکاتب یونان، زمانی پای به عرصه ظهور گذاشته که دولت‌شهرهای این کشور بعد از زوال اقتدار حکومت اسکندر، دست به گریبان جنگهای خانمان برانداز داخلی، جناحی و برون مرزی بود. از یکسو منازعات خونین آتن و اسپارت، از سوی دیگر جبهه‌بندیهای داخلی هر یک از این شهرها و از طرف دیگر جنگ آتن و اسپارت با امپراطوری مجزای ایران. سنگینی بار این جنگها بر دوش مردم تحمیل می‌شد و خسارت‌های مستمر مالی و جانی، جامعه را دچار یأس و سرخوردگی و بی‌انگیزگی کرده بود. در چنین شرایطی بود که فلاسفه و مربیان اصلاح طلب جامعه، اصلاحات آرمانی خود را در قالب فلسفه و مکتب اخلاقی طرح و بیان می‌کردند.

مکاتب اخلاقی کلاسیک، آرمانگرا بوده و از اصطکاک بین وضع مطلوب و وضع موجود به وجود آمده‌اند.

فی‌المثل مولوی: از جامعه تاریک و آسیب دیده‌ای سخن می‌گوید که بعد از حمله مغول آنچنان در معرض ضربه «شوک» روانی قرار گرفته بود که هنجارها و ساز و کارهای اخلاقی آن، روی به فساد گذاشته و به آنچنان نقطه‌ای از سیر قهقراپی رسیده بود که مردمانش به مشتی دیو و دد تبدیل شده بودند؛ مردمانی که در (سلام و علیکشان) امان و اعتمادی نبود^۲. (مثنوی مولوی، دفتر دوم بیت ۲۵۱) و به گرگهای آدمیخوار می‌مانستند. در چنین شرایطی مولوی، دلگیر از همراهان سست عناصر، با چراغ گرد ناکجا آباد شهر می‌گشت، تا شیر خدا و رستم دستان بیابد. در واقع، مولوی، آنچه که می‌دید (وضع موجود) همان همراهان سست عناصر بودند و آنچه می‌خواست (وضع مطلوب) شیرخدا و رستم دستان.

چه باید کرد؟

فلسفه‌های مختلف اخلاق، در مورد روش برخورد با شرایط اجتماعی مقرون به مصایب و بلاها، نسخه‌های مختلفی پیچیده و توصیه‌های متنوعی ارائه داده‌اند، که مهمترین آنها عبارتند از: گریز و تسلیم؛ مکتب اخلاقی کلیبان^۳ (Cynicism) بر اساس گریز از شرایط بحرانی به وجود آمده است. کلیبان معتقد بودند، وقتی که از هر گوشه جامعه، سنگ فتنه می‌بارد، سعادت انسان در گریز از جامعه و پناه بردن به تنهایی است (کلیات فلسفه، ص ۲۶).

مکتب اخلاقی رواقیان^۴ (Stoicism) بر اساس تسلیم پی‌ریزی شده است. رواقیان می‌گفتند آنچه بر عالم می‌گذرد، اعم از تلخ و شیرین و مراد و نامرادی، همه از پیش مقدر و محتوم بوده و قضای الهی محسوب می‌شود. با قضای الهی نه می‌توان ستیز کرد و نه می‌توان از آن گریخت.

* * *

حافظ نیز در زمانی زندگی می‌کرد که تاخت و تازهای ترکان از بیرون و جنگهای قدرت از درون، جامعه را مستأصل و هویت فرهنگی و اخلاقی آن را دچار سردرگمی و بحران کرده بود. هنوز جامعه، از ضربات حمله مغول، کمر راست نکرده بود که ترکان تیموری در هجمه‌ای وسیع، دوباره، ایران را معرض تاخت و تاز و نهب و غارت ساخته بودند. هجمه‌های خونبار برون مرزی از یک سو و منازعات فرساینده جناحهای قدرت از سوی دیگر، جامعه را به سمت و سوی سوق داده بود که جز به نان شب جگرگوشگان خود به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. در چنین جامعه‌ای خزف، جایگزین لعل شده بود، نادان بر مرکب مراد سوار بود و دانا به جرم دانایی لگد مال می‌شد:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس
دیگر، دوران دوستیها و مناسبات معنوی به سرآمده و ولی شناسان از ولایت
کوچ کرده بودند. وفا، حکم کیمیا و سیمرغ را پیدا کرده و از هیچ دلی بوی وفا به

مشام نمی‌رسید:

وفا مجوی ز کس و ر سخن نمی‌شنوی به هرزه طالب سیمرخ و کیمیا می‌باش
نه صاحب معرفتی گوهر شناس بود که سره را از ناسره بپیراید، نه صاحب‌دل و
محرم رازی بود که به سوز دل انسان، گوش فرا دهد.

«ارغنون ساز فلک» رهن اهل هنر بود و از در و دیوار جامعه سنگ فتنه می‌بارید:
فتنه می‌بارد از این سقف مقرنس برخیز تا به میخانه پناه از همه آفات بریم
در این جامعه، مردم نه درد دین داشتند و نه در پی درمان دلی بودند:
نمی‌بینم نشاط عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی

حکمت و اخلاق در غزلیات حافظ چشم اندازه‌های متنوع دارد؛ زیرا حافظ از
زوایا و مناظر مختلف به مسئله اخلاق نگریسته است. نفوذ مکتب رواقی و ندرتاً
کلبی در غزلیات حافظ، محسوس است. او به سیاق اصول اخلاق رواقیان تمامی
موقعیتها و وضعیتهای حاکم بر جامعه را امری مقدر و محتوم شمرده و می‌گوید:
رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است
و به سیاق کلبیان، گوشه‌گیری و اعتزال را کیمیای سعادت دانسته و می‌گوید: اگر
در طلب آب حیوانید از صاحبان قدرت فاصله بگیرید و گنج عزلت اختیار کنید:
گرت هواس که با خضر همنشین باشی نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش
و یا:

ببر ز خلق ز عناق قیاس کار بگیر که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است
حکمت و اخلاق حوزه‌های گسترده‌ای از غزلیات حافظ را به خود اختصاص
داده است.

در این حوزه‌ها، لسان الغیب از مناظر و چشم اندازه‌های متنوعی به مقوله اخلاق
نگریسته است. در این مقاله از دریچه‌های ذیل‌الذکر به فلسفه اخلاق خواجه
نگریسته شده است:

- ۱- اخلاق در عرصه جهان بینی ۲- اخلاق در عرصه روابط انسانی
۳- اخلاق در عرصه ارزیابی دنیا ۴- اخلاق در عرصه خصلت‌های انسانی

اخلاق در عرصه جهان بینی

فلسفه اخلاق حافظ نیز مانند نظام عرفانی وی متفرع از جهان بینی مخصوص اوست. نگاه حافظ به جهان از یک روانشناسی سرزنده و آرامش بخش برخوردار است که در پرتو خود خواجه را با اُفت و خیزها و تلخ و شیرینهای زندگی همساز و همگرا می‌کند و مانند دیواری مستحکم مانع ورود دغدغه و اندوه به ذهن و ضمیر شاعر می‌شود:

بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری
در رأس هرم جهان بینی حافظ، خدا قرار دارد که با قلم سحر و معجزه آفرین خود اصناف هستی را به شیواترین وجه، نقش پردازی و تصویر آفرینی کرده است:
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
در فلسفه اخلاق حافظ، که مبتنی بر جهان بینی اوست موجودیت و دوام جریان زندگی بر ملازمت غم و شادی یا به تعبیر قرآن کریم بر ملازمت عُسر و یُسْر استوار است. در این نگرش، از عهد الست، بلا را به حکم بلی داده‌اند:

مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج بلی به حکم بلا بسته‌اند روز الست
بنابر این باید پذیرفت که عیش و نشاط در فرایند تدریجی رنج، بارور و نهادینه می‌شود و کار فرو بسته سرانجام گشوده خواهد شد:

غسّنه گوتنگدل از کار فرو بسته مباش کز دم صبح مددیابی و انفاس سحر
در جهان بینی حافظ، اضداد، به نحوی زیبا و شورانگیز با هم آشتی داده شده‌اند، چنانکه هجر در سیر تکاملی خود به بار وصل می‌نشیند، همچنانکه ظلمت در نقطه اشباع، مستعد پذیرش نور می‌شود:

حافظ شکایت از غم هجران چه می‌کنی در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور
اضداد نه تنها همقرینه بلکه هم‌ریشه و هم تبارند، چنانکه لذت حضور، ریشه در
تلخی غیبت دارد:

از دست غیبت تو شکایت نمی‌کنم تا نیست غیبتی نبود لذت حضور
در نگرش مبتنی بر (تلازم غم و شادی)، متغیرها یا عواملی که تضمین‌کننده و
تأمین‌کننده سازگاری و آرامش انسان بوده و وی را در برابر ناملایمات صیانت
می‌کنند، عبارتند از:

۱- شوق:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور
۲- صبر:

صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیایی کام را
و یا:

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش در جفای خار هجران صبر بلبل بایدش
۳- امید و انتظار:

ملول از هم‌رهان بودن طریق کاردانی نیست بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی
۴- تحلیل منطقی ناملایمات در پرتو خردورزی:

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
۵- تجربه زندگی:

بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی کس بی‌بلای خار نچیده است از و گلی

اخلاق در عرصه روابط انسانی

۱- ادب معاشرت: در غزلیات حافظ، بخش قابل ملاحظه‌ای از اخلاق در روابط
انسانی را توصیه‌های معاشرتی و آداب همجوشی و همگرایی تشکیل می‌دهد.
خواجه، توصیه و تأکید می‌کند که از معاشرت با افراد بد پرهیزکنند:

سخنی بی‌غرض از بنده مخلص بشنو ای که منظور بزرگان حقیقت‌بینی نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد بهتر آن است که با مردم بد‌نشینی در نگرش حافظ، عدم معاشرت با مردمان بد‌آنچنان تأثیری در سرنوشت و زندگی اجتماعی انسان دارد که خود به تنهایی می‌تواند، تضمین‌کننده سعادت بوده و نیروهای درونی و خود جوشی که انسان را از معاشرت با بدان باز می‌دارد می‌تواند کیمیایی خوشبختی انسان باشد:

بیاموزمت کیمیای سعادت ز همصیحت بد جدایی جدایی
مصاحبت با دوستان هرزه‌گو موجب می‌شود که فرد، دوستان واقعی و رفیقان یکدل خود را فراموش کرده و ذهن و ضمیرش به لاف و گزاف‌های معاشران، خوگر شود:

نوائ بلبلت ای گل کجا پسندافتند که گوش و هوش به مرغان هرزه‌گوداری
همانگونه که اجتناب از معاشرت بدان تأمین‌کننده سعادت انسان است،
رویکرد به معاشرت آنان نیز موجب بدنامی است:
نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار

خود پرستی جان من برهان نادانی بود
حافظ، در نگرشی دیگر، مفهوم کلی بدی را می‌شکافد و مصادیق آنرا مشخص می‌کند، از جمله این مصادیق، افراد ناجنس و پیمان شکن هستند. در این راستا اولین اصل از اصول معاشرت، احتراز از همصیحتی ناجنس است و پرهیز از معاشرت پیمان شکنان از اصول مسلم اخلاق عرفانی تلقی می‌شود:
نخست موعظه پیر صحبت این حرف است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
و:

پیر پیمان‌کش ما که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
همانگونه که معاشرت با بدان و ناجنسان و پیمان شکنان از صفات سلبی، تلقی

شده است، مباشرتِ رندان (آزادگان) پرهیزگار و اربابِ دانش و معرفت از صفات ایجابی به شمار می‌آید:

میرید طاعت بیگانگان مشو حافظ ولی معاشر رندان پارسا می‌باش
و:

جان‌پرور است قصه‌اصحاب معرفت رمزی برو بپرس حدیثی بیا بگو
معاشرت با نیکان، مستلزم پذیرش اصول و آدابی است که یکی از اساسی‌ترین
آنها سعه صدر در مقابل سزا و ناسزای یاران و بی‌اعتنایی به تحرکات تخریبی سخن
چینان است:

از سخن چینان ملامتها پدید آمد ولی گر میان همنشینان ناسزایی رفت، رفت
۲- ادب مواجهه: ادب مواجهه، یعنی نحوه برخورد با اقشار و افکار مختلف که
از آن به مدیریت روابط انسانی تعبیر می‌شود، فصل قابل توجهی از اخلاق
اجتماعی حافظ را تشکیل می‌دهد و مدارا و مروت و عیب‌پوشی، اضلاع اصلی
ادب مواجهه حافظ را می‌سازند. عیب‌بینی شیوه بی‌هنران است و عیب‌پوشی و
کمال‌بینی سیره هنرمندان.
نمونه‌ها:

- ۲-۱: آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
- ۲-۲: به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می‌وگفت عیب پوشیدن
- ۲-۳: کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

۳- دوستی: مفهوم دوستی و مصادیق آن جایگاه برانزنده‌ای در شعر حافظ دارد.
محورهای عمده نظریه حافظ در خصوص دوست داشتن، دوستی ورزیدن و
دوست گرفتن عبارتند از:

- ۳-۱: توصیف دوستی؛ دوست و دوستی کیمیای سعادت است، اما دریغ که
غفلت از کاربرد این کیمیا موجب می‌شود که به جایگاه دوستی پی نبرده باشیم:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
۲-۳: اغتنام دوستی؛ در دوستی ورزیدن، کار امروز را به فردا نباید افکند؛ زیرا
فردا را اعتمادی نیست و دریغ بعد از مرگ دوست فایده‌ای نمی‌بخشد:

امروز چو در دست توام مرحمتی کن فردا چو شوم خاک چه سود اشک ندامت
۳-۳: اهتمام به دوستی؛ انسان در کشتگاه دنیا که مرزعه آخرت است باید بذر
دوستی بکارد تا از میوه آن بهره‌مند گردد:

تا درخت دوستی کی بر دهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم

۳-۴: تأثیر دوستی: حافظ از میان اثرات دوستی بیشتر به تأثیر روانشناختی آن
توجه دارد؛ تأثیری که موجب آرامش روان انسان می‌شود و نگرانی را از ذهنش
خارج می‌کند که این حالت خود اساس و پایه خوشبختی و سعادت‌مندی انسان
است. همانگونه که دوستی موجب آرامش خاطر است، دشمنی نیز موجب دغدغه
و ناآرامی است و کسی که در حوزه دشمنی و نزاع سیر می‌کند همواره دست به
گریبان رنجی درون جوش است:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
و یا:

کدورت از دل حافظ ببرد صحبت دوست صفای همت پاکان و پاکدینان بین
۳-۵: ادب دوستی؛ ایثار، گذشت و آمادگی برای انفاق محبوبترین متعلقات در راه
دوستی، از اساسی‌ترین آداب دوستی است. دوست از بذل عمر و مال و جان برای
دوست دریغ نباید بورزد:

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست صد جان فدای یار نصیحت نبوش کن

۶- مواضع آسیب‌پذیری دوستی: غرض از مواضع آسیب‌پذیری دوستی، تأثیر
تخریبی آن دسته از عواملی است که موجب رخنه و تشتت در ارکان دوستی
می‌شوند و دوستان از ورود این عوامل مخرب در حوزه دوستی، باید جلوگیری
کنند. این عوامل عبارتند از:

۱-۶: بدگویی و تفرقه افکنی حسودان

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم

۲-۶: رسیدن به مقاومت خود جوش، در مقابل وسوسه افشای راز دوستان و پاسداشت حرمت دوستی در عرصه تلخ و شیرین‌ها و بایست‌ها و نبایست‌های دوران دوستی:

به شمشیرم بزد با کس نگفتم که راز دوست از دشمن نهان به

۳-۶: نیالودن لطف به عتاب (لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی)

گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش آه ازین لطف به انواع عتاب آلوده

اخلاق در عرصه ارزیابی دنیا

دنیا و بایدها و نبایدهای آن، از پرکاربردترین مفاهیم در منظومه اخلاق حافظ است. حافظ نه مانند پیروان تصوّف زاهدانه ترک دنیا را شیوه سیر و سلوک قرار می‌دهد و نه مانند زراندوزان و تجمل پرستان، تن آسایی و شادخواری را عامل سعادت می‌شمارد. او با عنایت به آیه مبارکه قرآن: لاتنس نصیبک من الدنیا، سهم و قسمت خود را از دنیا و جاذبه‌های آن فراموش نمی‌کند، اما توقع دوام در بهره‌مندی دنیا و خلل ناپذیری دوران برخورداریه‌ها را نیز، امری محال می‌داند:

در بزم دور یک دو قدح درکش و برو یعنی طمع مدار وصال دوام را

دنیا در قاموس ارزیابی حافظ، برحول دو نیرو می‌گردد:

۱- وضع (نهاد، سرشت) که امور متفرع از آن، مقدر، مقضی، مصداق حکم

ازلی و تغییرناپذیر بوده و به منزله قانونمندیهای حاکم بر هستی است و دست بشر در تعیین و تغییر آن، هیچ نقشی ندارد:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد

۲- حال (امور روزمره): که گذرا، تغییرپذیر و ناپایدار بوده و مراد و نامرادی آن بر

یک دوام نیست :

دورگردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

جانمایه پذیرش « وضع » دنیا، تسلیم شدن به مشیت و مقدر پروردگار و دل سپردن به روزی مقسوم است؛ همانگونه که جانمایه سازگاری با « حال » دنیا، انتظار و امیداست. دو عنصر تسلیم و انتظار، راز سازگاری حافظ با دنیا را رقم می‌زنند. این تسلیم و انتظار به عنوان رو بنای اندیشه دنیا شناختی حافظ از نظمی استوار نشأت می‌گیرد که زیربنای این اندیشه را تشکیل می‌دهد.

حافظ در پرتو اعتقاد به چنین نظمی، مجموعه نیروهای ذی مدخل در سرنوشت بشر را به دایره تشبیه می‌کند، زیرا دایره منظم‌ترین شکل از اشکال هندسی است و بین اجزاء مشکله آن از دو حیث، ارتباط استوار برقرار است:

الف: تمامی اجزاء دایره اعم از صدر و ذیل با هم مساوی‌اند (بر یک مدارند)

ب: همه اجزاء دایره نسبت به مرکز آن متساوی‌اند.

همانگونه که مذکور افتاد، مرکز ثقل برقراری روابط و مناسبات حافظ، با دنیا، وفاق و سازگاری و خوپذیری با تلخ و شیرین و فراز و فرودهای آن است .

ملکه سازگاری او از اجزاء به هم پیوسته‌ای ترکیب می‌یابد که مهمترین این اجزاء

عبارتند از :

۱- توصیف دنیا: توصیف دنیا در اندیشه حافظ به بار باورهای ذیل می‌نشیند:

۱-۱: گذر ایام قدرتمندترین امپراطوران دنیا را نیز به کام مرگ می‌کشاند، بنابر

این به قدرتهای ناپایدار نباید چنگ آویخت :

سپهر بر شده پرویزی است خون افشان که ریزه‌اش سردار و تاج پرویز است

۲-۱: دنیای ناپایدار ارزش نزاع و محاصمه را ندارد:

طره شاهد دنیا همه بند است و فریب عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع

۳-۱: وقتی که آرامگاه ابدی همگان، مستی خاک است، افزونخواهی و

سرسپردگی به جاه و مال توجیه ناپذیر است :
هر که را خوابگه آخر به دو مثنی خاک است

گو چه حاجت که برافلاک کشی ایوان را

۲- بی ثباتی دنیا

۱-۲، ناپایداری عمر: دنیا به منزله کاروانسرا، برای اسکان موقت تدارک دیده شده و زودگذر است، صدای مرگ هر لحظه به گوش طنین می اندازد:

مرادر منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم جرس فریاد می دارد که بریندید محملها
۲-۲، ناپایداری قدرت (به قول سعدی چیزی که نباید دلبستگی را نشاید):

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد ز تخت جم سخنی مانده است و افسرکی

۲-۳، ناپایداری خوشی های جهان :

که شنیدی که در این دهر دمی خوش بنشست که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

۳- قابل اعتماد نبودن دنیا:

۱-۳، دنیا عروس هزار داماد است :

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجز عروس هزار داماد است
۲-۳، لذت نجستن از روزگار (اصل اپیکوری: رمز تحصیل لذت در عدم جستجوی لذت است):

مجوی عیش خوش از دور بازگون سپهر که صاف این سر خم جمله دُردی آمیز است

۴- دنیا غیر قابل اتکاست :

(دُردابه ای زلال نمای، تارا جگری شبگرد، سفله ای بی ثباتِ قدم، و نامیزبانی مهمان گُش):

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو

همچنین :

بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شد ایمن ز وصف وی
و یا :

سفله طبع است جهان بر کرمش تکیه مکن
ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی
و یا :

برو از خانه گردون به در و نان مطلب
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

چه باید کرد

حافظ ضمن توصیف دنیا و ناپایداریها و بایست‌ها و نابایست‌ها و باید‌ها و نبایدهای آن، راهکارهای مناسب را نیز جهت سازگاری و همجواری با دنیا ارائه می‌دهد. مهمترین نمونه این راهکارها عبارتند از :

۱- پند پذیری :

حافظ نگشتی شیدای گیتی
گر می‌شنیدی پسند ادیبان

۲- اغتنام فرصت :

در عیش نقدکوش که چون آبخور نماند
آدم بهشت روضه دارالسلام را

۳- تن سپردن به قناعت :

قناعت، استوارترین رکن ملکه سازگاری حافظ است. او فقر و قناعت را ملازم هم دانسته و آنها را گنج جاودانه می‌شمارد:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
با پادشاه بگوی که روزی مقدر است
و در چشم اندازی دیگر، با تحلیلی از روند رو به فزونی دنیا، می‌کوشد قناعت و دل سپردن به معیشت مقسوم را به بارِ باور بنشانند:

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل
رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست

۴- گره گشایی :

چو غنچه گر چه فرو بستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا می باش

۵- طغیان گریزی :

به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو ترا که گفت که این زال ترک دستان کرد

۶- فریب نخوردن :

نوشته اند بر ایوان جنت المأوا که هر که عشوه دنیا خرید وای به وی

۷- ترک نزاع

نه عمر نوح بماند نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش

۸- دل نبستن به دنیا:

جمشید جز حکایت جم از جهان نبرد زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

۹- پرهیز از غم و اندوه :

- تا کسی غم دنیای دنی ای دل دانا

حیف است ز خوبی که شود عاشق مستی

- پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار

غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

اخلاق در عرصه منش و روش

«سیمانگاری خصلت های پسندیده و ناپسند»

اساسی ترین هنجارها و ناهنجارهای خصلتی که حافظ در غزلیات خود به آنها اشارت دارد، عبارتند از :

بخش اول: هنجارها و آرمانهای خصلتی (حوزه بایست ها):

۱- آزادگی ۲- دوراندیشی ۳- تجربه از عمر و عبرت از تاریخ ۴- عهد و پیمان

۵- فقر و قناعت ۶- بلند همتی ۷- رضا و خرسندی ۸- ثبات قدم ۹- فرهنگ

بهره وری ۱۰- حقیگوی ۱۱- پاسداشت علم

بخش دوم: ناهنجاریهای خصلتی (حوزه نابایستها)
۱- آزار و عیبجویی ۲- علم بی عمل ۳- خام اندیشی ۴- هوی و هوس

آزادگی و اخلاص

می توان گفت که آزادگی، ستون فقرات عرفان عاشقانه حافظ است، همانگونه که عشق، قلب تپنده عرفان اوست. عشق به انسان، رویکرد توحیدی می بخشد و تمامی نیروهای بالقوه عاشق را در جهت معشوق، بالفعل می کند و به سوی یک مقصد، سوق می دهد. ملموس ترین اجزاء تشکیل دهنده منظومه آزادگی حافظ عبارتند از:

۱- صداقت

- طریق صدق بیاموز ز آب صافی دل
- به صدق کوش که خورشید زاید از نَفَسْت
به راستی طلب آزادگی ز سرو چمن
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
۲- مناعت طبع:

حافظ آب رخ خود بر سر هر سقله مریز
۳- اخلاص در عمل (توحید عملی):
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

غلام همت آن نازنینم
۴- قطع تعلق:
که کار خیر بی روی و ریا کرد

- زیر بارند درختان که تعلق دارند
- غلام همت آن نازنینم
۵- ترجیح حقیقت بر مصلحت:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
کار ملک است اینکه تدبیر و تأمل بایش

دور اندیشی

دوراندیشی، از مواضع کمال جویی در نگرش حکمی حافظ است، همچنانکه

دل سپردن به ظواهر فریبنده و طغیان، به هنگام بی‌نیازی گذرا و ناپایدار از مواضع آسیب‌شناسی و هنجارگریزی منظومه اخلاقی اوست:

- مبین به سبب زنخدان که چاه در راه است

کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا
- دو راست سسر آب ازین بادیه هشدار

تا غول بیابان نفریبد به سرایت

عبرت از تاریخ

عبرت از تاریخ و تجربه آموزی از سنت‌ها و قانونمندیهای حاکم بر آن، سهم بر جسته‌ای در تأمین و تضمین خودآگاهی و خودباوری و پالایش اخلاقی انسان دارد. نگاه ژرف کاو حافظ نیز از کنار تاریخ، سهل‌انگارانه عبور نکرده است. او پنجه‌های خونبار تاریخ را پیش روی خود می‌بیند که سر پر غرور دارا و تاج خیره‌کننده پرویز را که دو نماد از قدرت و ثروت بوده‌اند به ریزه‌های بی‌مقدار خاک مبدل کرده است. او می‌داند که تنها میراث گرانقدر و بایسته‌ای که از انسان به جا می‌ماند، نکویی اهل کرم است، پس صلاح در آن است که از نزاع بر سر دنیای دون اجتراز شود:

سپهر بر شده پرویز نسبت خون افشان که ریزه‌اش سرکسری و تاج پرویز است
احوال گنج قارون کایام داد بر باد در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد
گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دگران است نصاب زر و سیم

عهد و پیمان

وفای به عهد و پایبندی به پیمان از مقوله‌های فطری بشر است. در نگرش قرآنی، نخستین نمود عینی ایمان انسان که به منزله اولین خشت بنای معرفت دینی نسل بشر بوده و واسطه برقراری رابطه عابد و معبودی بین انسان و خداست، عهد و پیمان است:

السُّ بر بکم قالوا بلی .

همچنین عینی‌ترین معیار سنجش و ارزیابی ایمان انسان، پایبندی یا عدم پایبندی او به این عهد و پیمان است.

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاالله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و مابدلوا تبدیلاً. (سوره احزاب، آیه ۲۳).

عهد و پیمان در اندیشه حافظ نیز از اهمیت و منزلت والایی برخوردار است. پیمان، فصل فارقِ بازشناسی رفیقان از نارفیقان است، همانگونه که گسستن پیمان و نادیده گرفتن میثاق منعقد، از بارزترین نشانه‌های ستمگری بوده است.

- وفا به عهد نکو باشد ار بیاموزی وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند
- خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد بگذر ز عهد سست و سخنهاى سخت خویش

قناعت

قناعت، یعنی بسنده کردن به ما حاصل تلاش و ثمره تدبیر، و رضا و خرسندی به روزی مقسوم از مقوله‌های پرکاربرد در حوزه ادبیات تعلیمی و عرفانی است:

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر
قناعت در اندیشه حافظ نیز جایگاه شایسته و در خوری دارد و اصولاً یکی از وجوه منشور بلورین عرفان آرامش بخش حافظ، قناعت است.

در نگرش حافظ، قناعت تضمین کننده آزادی و آزادگی بوده و موجب می‌شود که فرد به خاطر متاع ناپایدار دنیا، گردن زیر بار منت دونان نبرد و به خاطر رسیدن به جاه و مقام از رویکرد به برگ سرای سلطان احتراز کند:

- ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگویی که روزی مقدر است
- فقر حافظ مبین که حافظ را سینه گنجینه محبت اوست
- گنج زرگر نبود گنج قناعت باقیست آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد
- چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر که یک جو منت دونان به صدمن زر نمی‌ارزد

بلند همتی

بخشی از باورداشتهای اخلاقی حافظ به موضوع بلند همتی اختصاص دارد. دیدگاههای انسان شناختی حافظ و بیان شورانگیز او در پردازش منزلت فرهیخته و مقام رفیع انسان، تصویری از او مانسیم اسلامی را به نمایش می‌گذارد.

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست
که‌ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تونه این کنج محنت آباد است
لسان الغیب برای انسان، آنچنان منزلتی قائل است که می‌گوید اگر انسان نیروهای بالقوه خود را به کارگیرد در پرتو خودشناسی، درخواهد یافت، که هر آنچه را که طلب کند بدان دست خواهد یافت. اما تا زمانی که به خودشناسی و خودباوری نرسیده و اعتماد به نفس نداشته باشد، آنچه را که خود دارد از بیگانه تمنا می‌کند:

سالها دل طلب جام از ما می‌کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد
در فرهنگ روش شناسی حافظ، یکی از روشهای رسیدن به مقام و منزلت والای انسان اتصاف به همت بلند و اراده استوار و خلل ناپذیر است. صاحب همت بلند، مقام عالی خود را در مسلخ حرص و آز قربانی نکرده و سایه همت خود را بر مردمان بی قابلیت و نااهل نمی‌افکند. اتصاف به همت بلند، آنچنان اعتماد به نفسی به انسان می‌دهد که او فریب دامهای نام و نان را نمی‌خورد و همچون سیمرغ بر بلندای قاف، علم استغنا بر می‌افرازد.

- همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی
- دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی
- ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
- عرص خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
- برو این دام بر مرغی دگر نه
- که عنقا را بلند است آشیانه

رضا و خرسندی

رضا خروج از رضای نفس و به درآمدن در رضای حق است^۷ (فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، جلد دوم، ص ۴۵۲، نقل کشف).

رضا نیز از مبانی نظری و عملی اخلاق اجتماعی حافظ است. در نگاه او رضا و خرسندی، غبار غم از رخسار، می‌زداید و گره نگرانی و یأس از جبین می‌گشاید: رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاده است

رضا در غزلیات حافظ از ابعاد متنوعی برخوردار است. از جمله:

۱- رضا و پشتوانه تاریخی آن:

ای حافظ ار مراد میسر شدی مدام جمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش

۲- رضا و آرامش خاطر:

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش

که نیستی است سرانجام هر کمال که هست

۳- رضا و کسب لذت از طبیعت:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را

۴- رضا و استغناء از صاحبان ثروت

مرو به خانه ارباب بی مروت دهر که گنج عافیت در سرای خویشان است

پرهیز از آزردهن دیگران

شاید به جرأت بتوان گفت که از میان عملکردهای ناپسند، هیچیک، در نظر حافظ، به ناپسندی و قباحه مردم آزاری نمی‌رسد. حیطة فراگیری و شمول آزار به حدی است که همه خصلت‌های ناپسند را می‌توان به طریقی قابل تأویل به آن دانست. حافظ، از اینکه، خداوند به او زور مردم آزاری نداده شکرگزار است.

- من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم آزاری ندارم*
- دلش به ناله میاز ارختم کن حافظ که رستگاری جاوید در کسم آزاریست
- مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

نتیجه:

حافظ از دو منظر و یا از دو چشم انداز به مقوله فلسفی، عرفانی و اجتماعی اخلاق و حکمت نگاه می‌کند:

۱- نگرش خرد: در این نگرش، اخلاق را از متن روابط اجتماعی انسانها استخراج می‌کند و با سبک و شیوه‌ای دلپذیر، می‌کوشد که بایدها و نبایدهای اخلاقی را جهت تحکیم ساختار اجتماعی و بهبود روابط انسانی و همدلی و همگرایی انسانها نسبت به یکدیگر؛ به صورت یک راهکار هنری به عمق باور مردم بنشانند و اخلاق را روز آمد و کاربردی کند.

۲- نگرش زیربنایی: در این نگرش، حافظ، اخلاق و جلوات و مصادیق آنرا در قالب فلسفه اخلاق و در پرتو جهان‌بینی خاص عرفانی مورد مذاقه قرار می‌دهد و می‌کوشد که اخلاق را به صورت یک دستگاه نظری درآورد:

بسیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم گرامتحان بکنی می‌خوری و غم‌خوری
مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
مقوله‌هایی از قبیل قناعت، رندی و آزادگی، اکتفاء به روزی مقسوم،
کمال‌گرایی، عیب‌پوشی، ثمرات نگرش زیربنایی حافظ در قلمرو اخلاق و حکمت
هستند. از پیوند و گره‌خوردگی این مقوله‌ها راز سازگاری حافظ با انسان و طبیعت
شناخته می‌شود..

*- سعدی نیز در گلستان، بیتی به همین مضمون دارد:

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم

اخلاق، در طول تاریخ دست به گریبان آفات و بلیاتی بوده است، که موجودیت آنرا تهدید کرده‌اند. در رأس همه این آفات و بلیات، زهدفروشی و ریاکاری قرار دارند که به عنوان پدیده‌های ضد انسانی و ضد اخلاقی، حجم گسترده‌ای از بسامد غزلیات حافظ را تشکیل می‌دهند.

منابع:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- دیوان حافظ، انجمن خوشنویسان ایران، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۶۲
- ۳- مثنوی معنوی مولوی، تصحیح و تحلیل دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- ۴- کلیات فلسفه، ریچاد پاپکین و آروم استرول، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبوی، انتشارات حکمت.
- ۵- شرح گلستان سعدی، دکتر محمد خزائلی، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، ۱۳۶۳
- ۶- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران جلد دوم، ۱۳۶۲.